

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: گریک گودلز
برگردان: آمادور نویدی
۲۵ فبروری ۲۰۲۵

از تاریخ بیاموزیم ... آنچه تاریخ می آموزد



تزاریسم در سال‌های ارتجاع (۱۹۰۷-۱۹۱۰) پیروز گشت، و همه احزاب انقلابی و اپوزیسیون در هم شکسته شدند. افسردگی، تضعیف روحیه، انشعاب، نفاق، و ازدگی سیاسی، و پورنوگرافی جای‌گزین سیاست شد. حتی انحراف بیش‌تری نسبت به آرمان‌گرایی فلسفی (philosophical idealism) موجود بود؛ درویش‌مسلمکی (mysticism) جامعه روز ضدانقلاب گشت. اما در عین حال، این امر شکست بزرگی بود که به احزاب و طبقه انقلابی، آموزشی واقعی و خیلی مفید، آموزشی از دیالکتیک تاریخی (historical dialectics)، آموزشی در درک مبارزه سیاسی، و همچنین در هنر و علم جهت مبارزه داد. از یادگیری در لحظه‌های نیاز است که فرد متوجه می‌شود دوستانش چه کسانی هستند. ارتش‌های شکست‌خورده درس‌شان را یاد می‌گیرند.

ولادیمیر ایلیچ لنین، رفتار کودکانه «چپ‌گرایی» کمونیزم (۱)

تاریخ در نیمه اول قرن ۲۱-م، درباره موقعیتی که ما امروز هستیم، چه می‌گوید؟ تاریخ قطعاً به ما می‌گوید که سرمایه‌داری (capitalism) بزرگترین مشکل راه حل بی‌عدالتی، غیرمنطقی‌ها و تهدیدهای وجودی و افریست که بشریت با آن روبه روست. تاریخ همچنین به ما یاد می‌دهد که پاسخ‌های اشتباه ناسیونالیسم (nationalism)، نژادپرستی (racialism)، و انزوای اجتماعی، موانع اصلی پیروزی بر کاپیتالیسم و شکاف طبقاتی در مرکز روابط اجتماعی سرمایه‌داری هستند. تفرقه – جدائی بین متحدان بالقوه در مبارزه علیه

سرمایه‌داری-عفونت عمیقی است که مانع از پیش‌روی آن‌هایی می‌شود که به‌دنبال عدالت‌اجتماعی برای همه هستند، درسی که به‌نظر می‌رسد که هر دو، حامیان هویت‌های تصادفی منتخب و عمیقاً شخصی فاقد آن هستند. ما حتی از شکست سرمایه‌داری زمانی دورتر می‌شویم که موانع هویتی نامحدودی برای وحدت ایجاد کنیم، و فردگرایی را بر منافع جمع (طبقه) مقدم شماریم.

آموزه‌های تاریخ به آسانی با کلی‌گویی‌های عجولانه و افکار واهی منحرف می‌شود. گمان شد که «پیروزی» آمریکا بر اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۰، نوید پایان تاریخ و، در ذهن یکی از عقلای مشهور، فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama)، صعود جهانی ارزش‌های امریکائی و حاکمیت آمریکا بر نظم جهانی است. این نتیجه‌گیری طی یک‌دهه، در بسیاری از جبهه‌ها با مقاومت مشخص مواجه شد، زیرا که آمریکا سعی نمود سلطه‌اش را تحمیل کند، ولی از همه جهت توسط قدرت‌های در حال ظهور مستقل، شورش‌ها، نیروهای مبارز در آسیا، خاورمیانه، و امریکای جنوبی به نبرد فرا خوانده شد. دو دهه جنگ طولانی در افغانستان فقط نمونه‌ای دراماتیک از مقاومت جسورانه در برابر قدرت امریکاست.

بدبختانه، بعد از سال ۱۹۹۱ مقاومت توده‌ئی در قدرت‌های سرمایه‌داری اروپا و امریکای شمالی مسیر متفاوتی را برگزید. «راه سوم» چپ میانه، که با عقب‌نشینی کمونیسم تقویت شده بود، سیاست‌های طبقاتی را جهت پیش‌برد سیاست‌های اقتصادی جهت «موجی که همه قایق‌ها را بالا ببرد»، همچنین جهت سیاست‌های فرهنگی، میدان نبرد منتخب و مورد علاقه راست سیاسی را رها کرد. این چپ «آبرومند»- آبرومند به قدرت و ثروت- در دهه‌های بعد، با فساد تدریجی آرای طبقه کارگر، بهای انتخاباتی را پرداخت نمود. امروزه، چپ میانه اروپا، به‌همراه هم‌تای راست- میانه‌اش، جهت تسلط بر سیاست، مبارزه ضعیفی می‌کنند، همان‌گونه که از جنگ جهانی دوم انجام داده‌اند.

بحران‌های چندجانبه سرمایه‌داری- بی‌کاری، رشد اقتصادی ضعیف، تورم، رکود، نداشتن مشروعیت سیاسی، نابرابری، خدمات اجتماعی ضعیف، زیرساخت‌های پوسیده، و تخریب محیط‌زیست- همه و همه پس از «پیروزی» سرمایه‌داری در سال ۱۹۹۱ یکی بعد از دیگری اتفاق افتاده است. کاهش توقعات و افزایش محرومیت توده‌ئی، فرصتی عینی برای چپ رادیکال جهت تغییر ایجاد نموده که فقط در نسل‌های پیشین دیده شده است.

ولی چپ رادیکال آماده این تقابل نبود، متعاقب سال ۱۹۹۱ بر این باور بود که سوسیالیسم، به‌شکلی که ما آنرا می‌شناختیم یا غیرممکن‌ست یا در آینده خیلی دور می‌تواند پروژه ما باشد. خودنابودی و تغییر ناگهانی دو حزب کمونیست بزرگ اروپا فقط به بدبینی افزوده‌اند. این زمانی بود که شبیه به سال‌های بعد از انقلاب شکست‌خورده سال ۱۹۰۵ روسیه بود، همان‌گونه که لنین تعریف نمود:

تزاریسیم [سرمایه‌داری] در سال‌های ارتجاع (۱۹۰۷-۱۹۱۰) پیروز گشت، و همه احزاب انقلابی و اپوزیسیون درهم شکسته شدند. افسردگی، تضعیف روحیه، انشعاب، نفاق، و ازدگی سیاسی، و پورنوگرافی جای‌گزین سیاست شد. حتی انحراف بیش‌تری نسبت به آرمان‌گرایی فلسفی (philosophical idealism) موجود بود؛ درویش‌مسئلی (mysticism) جامه روز ضدانقلاب گشت. اما در عین حال، این امر شکست بزرگی بود که به احزاب و طبقه انقلابی، آموزشی واقعی و خیلی مفید، آموزشی از دیالکتیک تاریخی (historical dialectics)، آموزشی در درک مبارزه سیاسی، و همچنین در هنر و علم جهت مبارزه داد. از یادگیری در لحظه‌های نیاز است که فرد متوجه می‌شود دوستانش چه کسانی هستند. ارتش‌های شکست‌خورده درس‌شان را یاد می‌گیرند.

چپ رادیکال، فراتر از ترک پروژه سوسیالیستی، تا حد زیادی از شکست سال ۱۹۹۱ درس‌های مفیدی نگرفت. زمانی که مشاغل در تعداد بسیار زیاد به کشورهایی با دست‌مزد کم برون‌سپاری شد، چپ، «جهانی شدن»

(globalization) را مقصر دانست. پروسه ای که عموماً و غالباً در پروسه انباشت سرمایه‌داری با آن روبه‌رو می‌شویم. مبارزه با یک فاز - فازی که به سرعت توسط بازخیز یک ناسیونالیسم اقتصادی روبه رشد فراتر می‌رود - جهت مشکلات جامعه خیلی آسان‌ترست، اما بسیار کمتر مؤثر است تا به عامل به‌وجود آورنده مشکلات - سرمایه‌داری - حمله کند. گوئی مردم بر این باورند که واقعاً می‌توانند زمان را به دوران خیالی و مهربان‌تر سرمایه‌داری برگردانند. سایرین در جنبش‌های سوسیالیستی ضعیف، دشمن را به‌عنوان فاز دیگری از سرمایه‌داری معین می‌کنند: «نئولیبرالیسم» - مجموعه ای از سیاست‌های طبقه حاکم که جهت فرار از سقوط سال‌های ۱۹۷۰ پارادایم کینزی/ سمت تقاضای پساجنگ طراحی شده بود. (۲)

طی آن دهه‌های شکست‌خورده، رکود تورمی و رقابت تهاجمی خارجی، نمونه خیانت طبقاتی را به رسوائی کشاند، چپ میانه با کورپورات‌های انحصاری شرورانه علیه همکار خود، یعنی رهبری کارگری به همکاری طبقاتی روی آورد. دهه‌ها یورش سرمایه‌داری با تارومار کردن زحمت‌کشان آزادی‌خواه و متحدان سابق و «مترقی» دنبال شد، و خیلی از دست‌آوردهای گذشته معکوس گردیدند.

متعاقب سال ۱۹۹۱ و درحالی که خیلی‌ها از پروژه سوسیالیستی دست کشیده بودند، تعداد زیادی از چپ‌ها ترجیح دادند که به سرطان سرمایه‌داری حمله نکنند، به‌جایش سعی نمودند تا نشانه‌های دردناک نئولیبرالیسم را کم‌اهمیت جلوه دهند. انحراف به «ایدئالیسم فلسفی» که توسط لنین توصیف شده است، متعاقب سقوط (تخریب-م) اتحاد شوروی در همه جا شایع بود. آکادمیک‌ها تئوری امپریالیسم لنین را با فانزلی‌های وحشیانه از افول دولت - ملت (خیال‌پردازی خجالت‌زده از توسعه پرخاش‌گری جهانی امپراتوری آمریکا - برترین و ابرقدرت‌مندترین دولت - ملت همه دوران‌ها) را نادیده گرفتند. سایر متفکران، کورپورات‌های سرمایه‌داری فراملی را تحت الشعاع قرار دادند و دولت - ملت را جای‌گزین کردند، گوئی دولت - ملت از نزدیک با سرمایه انحصاری ترکیب نشده بود. این انحراف از تجزیه و تحلیل ماتریالیستی - تاریخی لنین با مقاله بدنام امپراتوری هاردت و نگری (Hardt and Negri)، به اوج چرندیات خود رسید، باین فرض که اینک تاریخ در یک نیروی مرموز و کلی قرار دارد که آن‌ها آن‌را «امپراتوری» می‌خواندند، نهادی مبهم، غیرقابل توصیف که رقیب قطعی هگل (Hegel) است.

در چپ بین المللی، عده ای، امکان احیای سوسیالیستی را در طرد عادلانه سلطه آمریکا توسط جنبش‌های اجتماعی امریکای لاتین، با به‌اصطلاح انقلاب «صورتی» دیدند. انتخابات، چندین رهبر کاربزماتیک امیدبخش را به قدرت رساند که علناً و شدیداً مخالف دیکته‌های تحمیلی امپریالیسم آمریکا بودند. هوگو چاوز (Hugo Chavez) مهم‌ترین آن‌هاست که گستاخی دولت آمریکا را مسخره نمود، خوار شمرد، و یک سیاست خارجی مستقل را برقرار ساخت و براساس درآمد منابع فراوان آن‌موقع ونزوئلا، یک دولت رفاه و سخاوتمند و انسانی ایجاد نمود.

سایر رهبران در امریکای مرکزی و جنوبی جهت پیوستن به جبهه ضدامپریالیستی و سوسیال دموکراتیک، با هدف استقلال بولیواری از استعمار نو (پروژه حق حاکمیت) را الهام گرفته بودند، که رایج‌ترین ویژگی مشترکشان بود. به‌خاطر لفاظی‌های «سوسیالیستی»، بسیاری از چپ‌ها این جنبش‌های چندطبقه ای و رفرمیستی را به موقعیت «سوسیالیسم قرن ۲۱-م ارتقاء دادند. الحق که برخی از رهبران گرچه فاقد برنامه، حزب انقلابی، و یک درک لازم بودند، اما واقعا امید و تجسمی سوسیالیستی داشتند.

سوسیالیسم قرن ۲۱-م، بدون مقابله وجودی با سرمایه‌داری، ثابت نموده که هدفی دست‌نیافتنی است، به ویژه که یک بورژوازی داخلی تحت حمایت آمریکا، هنوز قدرت اقتصادی زیادی دارد. رویای سوسیال دموکراتیکی رام، که در

شراکت با سرمایه‌داری در هیچ جای دنیا از طبقه کارگر حمایت نکرده است، و با غولی که متخاصم در برابرش قرار گرفته، در امریکای لاتین هم موفق نیست.

آخرین نظریه‌ای که چپ را از سوسیالیسم دور می‌سازد، دکترین جهان چندقطبی است. که قرار است جهان تک‌قطبی امریکا را از اوج گروه امپریالیستی حذف نموده. جهانی عادلانه‌تر بنا کند و حتی ما را به سوسیالیسم نزدیک‌تر سازد. مادامی‌که سرمایه‌داران زمین بازی اقتصادی را در بسیاری از کشورها هموار می‌کنند و به بازارهای آزاد جهت استثمار سایرین خوش‌آمد می‌گویند، جهان چندقطبی هیچ سود ملموسی برای زحمت‌کشان ندارد. بدون شک، سلطه آهنی که سرمایه‌داران امریکائی در نهادهای اقتصادی بین‌المللی دارند، کاربرد بی‌رویه تحریم‌ها و تعرفه‌های امریکا، رقیب‌های امریکا را تحریک نموده و هژمونی امریکا را ضعیف کرده است. ولی پیروزی آن‌ها در کاهش قدرت امریکا برای کارگران استثمارة شده آسیا، امریکای مرکزی و جنوبی یا افریقا که همچنان استثمار می‌شوند، پیامد ناچیزی دارد.

هم مانند دوره متعاقب انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه که توسط لنین توصیف شد، دوره پس از تخریب اتحاد شوروی برای چپ بین‌المللی سخت بوده است. متعاقب تفریح و بازی با پاسخ‌های عجیب و غریب «جدید»، و احمقانه، به آنچه که خیلی‌ها به‌عنوان شکست سوسیالیسم درک می‌کنند، چپ به طبقه کارگر تحت محاصره، پیروزی‌های کمی ارائه داده است. در ۳۳ سال گذشته، تئورسین‌ها دشمنان جدیدی مطرح ساخته‌اند: سرمایه‌داری نئولیبرال، سرمایه‌داری فاجعه‌بار، سرمایه‌داری نژادی، سرمایه‌داری صمیمی، ابرسرمایه‌داری، سرمایه‌داری ویروس کرونا، سرمایه‌داری تک‌قطبی و انواعی از سرمایه‌داری‌ها ... چیزی که همه این تئوری‌ها در آن سهیمند، درنگی گذشته جهت گذار از خودسیستم سرمایه‌داری است. همه آن‌ها به یک سرمایه‌داری اصلاح و مدیریت شده معتقدند. فارغ از انحراف‌هایش. به‌نحوی که در خدمت همه طبقات باشد.

پس از ۳۳ سال باید این تجربه نجات سرمایه‌داری از خودش را رها نمود. زمانش رسیده است که به قول لنین، چپ «درسی واقعی و بسیار مفید، درسی در دیالکتیک تاریخی، درسی در درک مبارزه سیاسی، و در هنر و علم انجام آن مبارزه» فراگیرد. چنانچه شکست سرمایه‌داری هدف ما باشد، این امر نیازمند اشکال سازمان‌دهی سیاسی محک خورده و آزموده شده است: یک سازمان سیاسی انقلابی، نیازمند یک حزب مستقل و باشهامت است که دربرگیرنده هردو، دمکراسی و سانترالیسم (centrism) باشد. یک حزب لنینیستی. با برنامه‌ای روشن که زحمت‌کشان را به بزرگترین پروژه قرن ۲۱-م: پیروزی و ساخت سوسیالیسم جذب نماید. این‌ست آن درسی که باید از تاریخ بیاموزیم.

برگرداننده شده از

WHAT HISTORY TEACHES...

| Sep 6, 2024 Greg Godels Posted by



<https://mltoday.com/what-history-teaches/>

منابع:

(۱)

“Left-wing” Communism, an Infantile Disorder V. I. Lenin, -

(۲)

اقتصاددانان کینزی معتقدند که عامل اصلی محرک فعالیت های اقتصادی و نوسانات کوتاه مدت تقاضا برای کالاها و خدمات است. این نظریه گاهی اوقات اقتصاد سمت تقاضا نامیده می شود.

<https://www.investopedia.com/ask/answers/040915/what-demandside-economics.asp>